**اصول، جلسه 88: 24/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که آیا استصحاب در موارد شک در مقتضی هم جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ تقریبی مرحوم شیخ انصاری داشتند در این‌که استصحاب در موارد شک در مقتضی جاری نمی‌شود. خب ما این در مورد این تقریب صحبت کردیم. حالا من یک نکاتی، این تقریب عمدتاً به کلمة نقض و این‌که معنای حقیقی نقض، نقض حبل هست و در ما نحن فیه کأنّه این نقض به یک معنای مجازی به کار رفته تکیه می‌کرد. تذکرات کلی من در این مورد عرض بکنم، شاید در این بحث مفید باشد. این است که بسیاری از واژه‌ها در آغاز در یک معانی محسوسی به کار می‌رفتند و مورد استعمالشان محسوس بوده، بعداً یک تناسبی و به یک ملاحظه‌ای در یک معنای عام‌تری به کار رفتند، می‌روند در معقولات از باب مثلاً تشبیه معقول به محسوس در آنها به کار می‌روند. ولو در ابتدای امر اینها استعمالشان در این معانی جدید مجاز باشد، ولی به تدریج معنای حقیقی پیدا می‌کنند. در بحث نقض هم ممکن است کسی بگوید استعمال مثلاً نقض در نقض عهد و حکم و بیعت و امثال اینها که یک امور معنوی هستند، اینها دیگر معنای حقیقی پیدا کرده، دیگر معنای مجازی نیست. و جایی که معنای حقیقی پیدا می‌کند خیلی وقت‌ها آن تناسبی که به آن تناسب در آن معنای مجازی آغاز، به نحو مجازی استعمال شده بوده، فراموش می‌شود و خودش کأنّ یک معنای مستقلی پیدا می‌کند. من این مثال را زیاد در این درس زدم که این‌که به شیر آب واژة شیر را به کار بردند، من یک جایی خواندم که علتش این بوده اوّلی که شیر در ایران می‌آید به شکل کلة شیری بوده، این بوده که به شیر آب، کلمة شیر را به کار می‌بردند. به تدریج انواع و اقسام مختلف شیر می‌آید و آن حالت کلة شیر هم دیگر فراموش می‌شود و به معنای خاص خودش به کار می‌رود. در زبان فرانسه، واژه‌ای که برای شیر آب به کار می‌رود، با واژة خروس مشابه است، آن هم به اعتبار این‌که ابتداءً به شکل خروس بوده و امثال اینها. بنابراین آنها هم چه بسا الآن فراموش کنند که یک زمانی این شیرهای آب به شکل خروس طراحی می‌شده و به این شکل بوده. این است که خیلی وقت‌ها ما دیگر نباید وقتی در آن معنای مجازی به نحو معنایی که ابتداءً به نحو مجازی بود، حقیقت می‌شود به نحو تعیّنی، خیلی دنبال آن تناسبش بگردیم و معنای لفظ را مضیّق کنیم به موردهایی که آن تناسب وجود داشته باشد و امثال اینها، شاید نیازی نباشد. خود واژه را باید بررسی کرد که الآن در چه معنایی به کار برده می‌شود. واژة نقض هم، البته یک مقداری در کتاب‌های لغت مختلف برخورد شده، مثلاً در اساس البلاغة نقض بیعت با نقض حکم و اینها را از باب مجاز گرفته، ولی در کتاب العین و به نظرم کتاب العین اینجور بود و امثال اینها، در مورد نقض عهد و پیمان و اینها، اینها را یک کاسه با نقض حبل و نقض بنا و امثال اینها به یک اعتبار اینها را در نظر گرفتند، این یک نکته.

نکتة دوم این‌که در مورد نقض عهد و پیمان و اینها یک عبارتی نقل کردم از زمخشری که در فرهنگ عربی پیمان و اینها به حبل و اینها تشبیه شدند و به آن ملاحظه نقض پیمان به کار رفته. حالا در مورد یقین هم آیا به این ملاحظه هست، حالا صرفنظر از این‌که ممکن است اصلاً آن نقض به معنای آن تناسبش، اصل این‌که یک شیءای را خراب کردن، از بین بردن، از خاصیت انداختن به این ملاحظه باشد آنچنان به یک تصویر حسی خاصی تشبیه نشده باشد. نقض یقین. ولی حالا اگر تشبیه شده باشد، یقین را به طناب تشبیه شده، اینجوری است؟ من فکر می‌کنم نه یقین، یقین را به طناب معلوم نیست تشبیه شده باشد، شاید یقین را به بنا تشبیه‌اش بگوییم روشن‌تر هست، کأنّه نقض یقین، یقین یک بنایی هست که این بنا فوائدی دارد، خاصیتی دارد، با خراب کردن این بنا این خاصیتی که از این بنا انتظار می‌رود از دست می‌رود. در مورد شک و یقین و اینها هر دویش به اعتبار یک نوع بنا و ساختمان شاید در نظر گرفته باشد، این روشن‌تر باشد از این‌که ما یقین و شک را به طناب تشبیه بکنیم و آن استحکام طناب را دنبال کنیم و اینها. عرض کردم حالا در عهد و پیمان و اینها، آنها ممکن است بحث طناب روشن‌تر باشد، ولی در مورد یقین و شک و امثال اینها که نقض به آنها نسبت داده می‌شود شاید به اعتبار ساختمان باشد. این ساختمان بودن در یک سری از استعمالات کلمة نقض هم احساس می‌کنم به این ملاحظة ساختمان باشد، نقض بعضی از مشتقاتش درش یک مفهوم صوت و صدا خوابیده، انقض ظهرک را مثلاً می‌گوید صدای کمرت را در آورد، یعنی اینقدر سنگین شد که صدایش در آمد، امثال اینها. من فکر می‌کنم اینها به اعتبار این‌که ساختمان که می‌خواهد خراب بشود، از خودش یک صدایی ایجاد می‌کند، آن صدای فرو ریختن ساختمان یک تصویر حسی، یک امر حسی خاصی است که آن امر حسی در اذهان باقی مانده و یک سری از استعمالات نقض و واژه‌های مختلف با نقض از این جهت باشد. این را یادم رفت در آن بحث اوّل عرض بکنم، یکی از استعمالاتی که از مشتقات نقض هست، واژة تناقض و نقیض و امثال اینهاست. دیگر در تناقض و نقیض و اینها معلوم نیست ما یک تشبیهی نمی‌دانم به طناب، ساختمان، امثال اینها داشته باشیم. تناقض یعنی دو تا چیزی که همدیگر را از بین می‌برند. با همدیگر جمع نمی‌شوند، اگر یکی‌شان بیاید آن یکی می‌رود امثال اینها. آن تصویر حسی خاصی که در مورد نقض حبل و نقض بنا و امثال اینها وجود دارد، در کاربرد نقیض و تناقض و امثال اینها احساس نمی‌شود. ما عمدتاً باید خود این واژه‌ها را ببینیم دریافت لغوی ما از آنها چی است؟ همان قواعد کشف معنای حقیقی که تبادر و استعمال بلا تأمل و امثال اینها هست، اینجور قواعد را به کار ببریم تا معنای این واژه‌ها را بتوانیم درک کنیم. البته به نظر می‌رسد که یک نحو ابرام و استحکامی در متعلق نقض ملاحظه می‌شود. نفس هیئت اتصالیه‌ای که فرض کنید مثال زدم که یک آب رودخانه را ما قطع کنیم این نقض آب رودخانه اطلاق نمی‌شود. درست است این مطلب احساس درک ما همین هست و این که در کلام مرحوم آقای روحانی این‌که یک صف را متفرق کردند، نقض صف تعبیر کردند، این به نظر درست نمی‌آید، مگر این‌که آن صف چنان به همدیگر متصل فرض شده باشند که به منزلة یک طناب به هم پیوسته در نظر گرفته شده باشند. صف به این اعتبار، به اعتبار این‌که یک ؟؟؟ ۱۲:۰۵ حرفشان یکی است، همدیگر را یاری و مدد می‌رسانند. و الا اگر یک صف معمولی که همینجوری وایستادند و منتظرند شیر بگیرند امثال اینها، بعد این صف متفرّق بشود، این نقض صف کردن و امثال اینها به نظر نمی‌رسد که به این واژه به کار برده بشود. یک نوع استحکامی در متعلق نقض هنوز وجود دارد. حالا اینجا مرحوم آقای هاشمی در تقریرات درس مرحوم آقای صدر بعد از این‌که تقریر کلام ایشان را نقل می‌کند که مرحوم آقای صدر فرموده بودند که کلام شیخ انصاری دو تا مقدمه دارد، مقدمة اوّل این‌که این یقین به معنای متقدم هست، مقدمة دوم این‌که اگر یقین به معنای متیقن باشد با توجه به کلمة نقض اختصاص پیدا می‌کند در مواردی که احراز مقتضی شده باشد. خب آقای صدر می‌فرمایند نه، استعمال نقض ولو یقین به معنای متیقن هم باشد، لازم نیست که مقتضی بقاء متیقن موجود باشد تا ما بتوانیم واژة نقض را استعمال کنیم. با بیانی که در جلسات قبل نقل و بررسی که شد. آقای هاشمی بعد از این‌که این بحث‌ها را نقل می‌کنند یک حاشیه‌ای دارند مناسب است که من این را نقل کنم و یک مقداری در موردش صحبت کنم. ایشان می‌فرمایند: «و لكن لو فرض‏ ان‏ النقض‏ كان مسندا إلى المتيقن كما إذا قيل لا تنقض المتيقن فلا ينبغي الإشكال في عدم الإطلاق لموارد الشك في أصل استعداد المتيقن للبقاء لأن مفهوم النقض أو الرفع بنفسه يستبطن ثبات المنقوض و المفروغية عنه لو لا النقض و هذا لا يصدق مع محدودية المتيقن في نفسه، فالأولى جعل المقدمة الأولى كافية في إثبات الاختصاص لتمامية الثانية على هذا التقدير» بعد تا ادامة بحث. حالا یک ادامه‌ای دارد که حالا آن ادامه‌اش را کار ندارم.

ما در جلسة قبل این مطلب را عرض می‌کردیم که نه، حتی اگر به متیقن هم نسبت داده بشود، در موارد شک در مقتضی هم به کار برده می‌شود. ما عرض کردیم که ما می‌توانیم بگوییم که، حالا مثلاً این مثال را من عرض کنم بگوییم که زوجیت را با شک در مدت زوجیت در ازدواج موقت زوجیت را با شک در ازدواج موقت نقض نکن. ما عرض کردیم که یا در موارد شک در رافع هم که می‌گوییم وضو را با شک نقض نکن. ما عرض کردیم که اصل این‌که این متیقن نقض می‌شود یا نقض نمی‌شود، نقض حقیقی‌اش که مراد نیست، چون اگر ذاتاً متیقن مقتضی نداشته باشد بر بقاء، مقتضی بقاء نداشته باشد، حالا یا به جهت نداشتن مقتضی یا به جهت وجود مانع احتمال دارد که اصلاً موجود نباشد. من نقضش نمی‌کنم. خودش خودبخود منتقص شده باشد و از بین رفته باشد آن متیقن من، چون متیقن در زمان دوم اختیارش دست من نیست. بستگی به این دارد که آیا آن مقتضی‌اش موجود باشد، مانعش موجود باشد، مانعش موجود نباشد. پس به چه اعتباری ما می‌گوییم نقض نکن؟ به اعتبار این‌که این ادعایی و تعبدی است. نقض نکن یعنی او را ثابت فرض کن. یک ثبات با نهی از نقض را می‌خواهیم دستور می‌دهیم او را ثابت فرض کن. خب این ثابت فرض کردن مصحّحش این است که شما آثار و احکام عملی آن یقین را در زمان شک هم باید بار کنید. این مصحّح هم در موارد شک در رافع تصویر می‌شود هم در مواردی که اصل مقتضی مشکوک هست در آنها تصویر می‌شود. در هر دوی اینها تصویر می‌شود و مانعی ندارد. این که آقای هاشمی می‌فرمایند که باید لو لا النقض ثبات داشته باشد، مجرد وجود مقتضی برای متیقن ثبات نمی‌آورد. در جایی که ما مثلاً مقتضی موجود است، ولی مثلاً یقین داریم که رافع همراهش هست، آیا در اینجا من می‌توانم نقض بکنم؟ اینجا که نمی‌توانم نقض بکنم. چون آن متیقن من یقین دارم که دیگر موجود نیست. جایی که یقین دارم موجود نیست، ولو مقتضی‌اش موجود است. در جایی که یقین دارم، آنجا که لا تنقض الیقین نمی‌آید. این نمی‌آید نه این‌که، به اعتبار این‌که آن امر از بین رفته. آن در مواردی که شک هم داریم ممکن است آن امر از بین رفته باشد. اینجور نیست که از بین رفتن متیقن در اختیار من باشد. ممکن است از بین رفته باشد، ممکن است از بین نرفته باشد. آن که در اختیار من هست، آن این است که در مقام جری عملی متیقن را ثابت فرض کنم. یعنی با اجرای احکام عملی بر متیقن کأنّه فرض کنم که متیقن موجود است. خب این هم در موارد شک در مقتضی تصویر می‌شود، هم در موارد شک در رافع، در هر دویش تصویر می‌شود. و این‌که مرحوم شیخ انصاری در بعضی تعبیرهایش، تعبیر می‌کنند که نقض اگر معنای مجازی‌اش را ما بخواهیم در نظر بگیریم باید به امر مستمر تعلّق بگیرد. امر مستمر اگر بخواهد، این شبیه همین کلامی که آقای هاشمی اینجا آوردند، در کلام مرحوم شیخ هم به کار رفته. مجرد استعداد متیقن برای بقاء او را باقی نمی‌کند. بقاء باید، اگر بخواهیم مستمر باشد باید هم مقتضی موجود باشد هم مانع مفقود باشد. در حالی که ما احتمال می‌دهیم در موارد شک در رافع چجوری هست، در موارد شک در رافع احتمال دارد واقعاً رافع موجود باشد. اگر واقعاً رافع موجود باشد آن متیقن ما الآن موجود نیست. بنابراین اگر ما می‌گوییم وضو را مثلاً، وضو را با شک نقض نکن، که در کلمات فقها این تعبیر وارد شده، در روایات ما هم هست، تعبیری که مثلاً وضویت را با شک نقض نکن، وضویت را با نقض شک نکن به معنای این نیست که وضو مستمر هست قطعاً. نه وضو ممکن است مستمر باشد، ممکن است مستمر نباشد. در عالم واقع استمرار وضو و عدم استمرار وضو دست من نیست، بلکه من که می‌خواهم نقض کنم یعنی در زمان شک یک موقعی وضو را ثابت فرض می‌کنم، یک موقعی وضو را ثابت فرض نمی‌کنم. می‌گوید به مجردی که شک عارض شد وضو را از بین رفته در نظر نگیر، این لحاظ که وضو را از بین رفته در نظر نگیر این شبیه همین را در موارد شک در مقتضی هم می‌توانیم تصویر کنیم. بگوییم به مجرد این‌که شک کردی که این متیقن شما از بین رفته ولو به جهت این‌که استعداد متیقن مشکوک هست، شما این را از بین رفته در نظر نگیر، بگو نه هنوز هم موجود هست کأنّه نتیجه‌اش این می‌شود که استعداد دارد و مانعی هم نیست و همة شرایطی که برای تحقق آن شیء لازم هست، کأنّه جمع بوده و این ادامه داشته. این هیچ به نظر می‌رسد که آن ملاحظه‌ای که با آن ملاحظه می‌توانیم در موارد شک در رافع با وجودی که شک در رافع داریم و ممکن است واقعاً رافع موجود باشد و آن متیقن ما در زمان شک دیگر تحقق نداشته باشد، با این حال ما آن را نقض نمی‌کنیم. آن به ملاحظة این هست که در مقام عمل و ادعاءً و تعبداً آن متیقن را در زمان شک باقی فرض می‌کنیم. همین ملاحظه در مورد مواردی که شک در مقتضی هم داریم می‌شود آن ملاحظه را کرد و نیازی نیست که ما احراز کرده باشیم. و اگر هم احراز کرده باشیم این مرحوم آقای حائری این را از ایشان نقل کردیم، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری یک نکتة قشنگی را اشاره می‌کنند. می‌گویند اگر هم استمرار، استمرار عنایی باشد. یعنی به اعتبار این‌که این شیء چون مقتضی‌اش هست، ما آن را مستمر فرض می‌کنیم. استمرار عنایی به عنایت وجود مقتضی. این استمرار عنایی را ما نمی‌خواهیم بشکنیم. آن که ما می‌خواهیم بشکنیم، استمرار، در واقع عنایی به لحاظ عمل کردن بر طبق شیء هست. در مقام جری عملی، نه به اعتبار این‌که چون مقتضی‌اش موجود هست، من می‌خواهم مقتضی‌اش را از بین ببرم. نه مقتضی‌اش را نمی‌خواهم از بین ببرم. این یک قسمتی از بحث.

به نظر می‌رسد نیازی نیست که ما مقتضی را احراز کنیم تا بشود واژة نقض را به کار برد. به کار بردن واژة نقض حالا چه به یقین نسبت داده بشود، چه به شک نسبت. اوّلاً عرض کردم به شک هم نسبت داده می‌شود، کما این‌که در صحیحة ثالثة زراره به شک نسبت داده شده و به اعتبار این هست که یقین و شک یک، حالا آن نکتة دیگری هست که بعداً عرض می‌کنم. پس بنابراین اگر نقض به متیقن هم نسبت داده بشود باز نیازی نیست که برای متیقن مقتضی بقاء را ما فرض کنیم تا واژة نقض اطلاقش صحیح باشد. نه، اطلاقش در موارد شک در مقتضی هم صحیح هست. و این بیانی که مرحوم آخوند دارند. مرحوم آخوند تعبیر می‌کنند در جایی که انسان قبلاً یقین داشته باشد که این شعله‌ور بوده، این سراج، ولی روشن بوده، بعداً خاموش می‌شود ولو به جهت نداشتن مقتضی و نداشتن سوخت، ما می‌گوییم انتقض الیقین باشتعال السراج. بعضی از آقایان دیدم می‌خواهند انکار کنند، نه، این استعمال کاملاً عرفی هست و در مواردی که یقین. فرض کنید من می‌گویم که یقین داشتم که این خانم زن زید است، در ازدواج موقت، ولی یقین من به این‌که این خانم زن زید است بعداً از بین رفت، به دلیل این‌که زوجیتش تمام شد. به همان ملاحظه‌ای که به جهت طلاق ما می‌گوییم انتقض الیقین بزوجیته، منتقض می‌شود، به همان ملاحظه در مواردی که به جهت محدودیت مقتضی یقین از بین می‌رود، به همان ملاحظه اعتبار می‌شود. که البته در همة اینها ما باید از حیث زمان غمض عین کنیم و حادث و باقی را یک شیء در نظر بگیریم و حدوث و بقاء را منشاء تعدد فرضی یک شیء ندانیم. بگوییم زوجیت حادثه و زوجیت باقیه کأنّ یک زوجیتی هست که در بستر زمان کش پیدا می‌کند و استمرار پیدا می‌کند. ولی همین زوجیت یک موقعی یقین به این زوجیت وجود دارد، یک موقعی یقین به این زوجیت وجود ندارد. این‌که یقین به زوجیت از بین برود، چه به جهت این باشد که آن زوجیت محدود باشد، از جهت مقتضی، یا محدودیت از جهت مقتضی نداشته باشد، به جهت مانعی مثل طلاق آن زوجیت از بین برود، به نظر می‌رسد هر دویش واژة انتقض به کار برده می‌شود و هیچ فرقی بین این دو تا در به کار بردن اینها نیست. در جایی که انتقاض، انتقاض حقیقی باشد در هر دو مورد به کار می‌رود. جایی هم که انتقاض، انتقاض ادعایی باشد، نهی از نقض هم جنبة ادعایی دارد، آن هم در هر دو مورد شارع مقدس می‌تواند آن را نهی از نقض کند، به نظر می‌رسد که فرقی نداشته باشد، استعمال لا تنقض هم در موارد شک در مقتضی صحیح است، هم در موارد شک در رافع، ولو یقین به معنای متیقن در نظر گرفته باشد. خب این یک مرحله.

مرحلة بعدی بحث مقدمة اوّل بود. این‌که یقین به معنای متیقن به کار رفته باشد. این‌که یقین به معنای متیقن به کار رفته باشد، در کلام مرحوم آقای صدر کأنّ می‌خواهند بفرمایند که این اصلاً استعمال یقین در متیقن عرفی نیست. این ابتداءً یک اشکال اینجور مطرح می‌فرمایند که استعمال یقین در متیقن عرفی نیست. ولی این مطلب درست نیست، نه استعمال مصدر در اسم مفعول خیلی شایع است. ثقه به معنای موثوق به خیلی استعمال شایعی هست و کاملاً به کار برده می‌شود و هیچ مشکل خاصی اصل استعمال ندارد، در صحیحة ثالثة زراره هم مرحوم فیض کاشانی، مرحوم علامة مجلسی اینها یقین را در خیلی از فقراتش به معنای متیقن گرفتند و به این معنا گرفتند. اینها به همان ذوق عرفی‌شان یقین را به معنای متیقن گرفتند و به نظر نمی‌رسد که اصل استعمال یقین به معنای متیقن به‌طور کلی اشکال داشته باشد. بله در خصوص این روایت ما و روایت‌های مربوط به استصحاب، حالا صحیحة ثالثه را نمی‌گویم. صحیحة ثالثه این‌که اصلاً مربوط به استصحاب باشد مورد بحث بود که درست باشد یا درست نباشد، آن را نه. منهای صحیحة ثالثة زراره در سایر روایاتی که استصحاب از آنها استفاده می‌شد، و کلمة یقین و شک و نقض یقین به شک و اینها درش به کار رفته بود. این‌که یقین به معنای متیقن باشد خیلی مستبعد است، همچنان که از جهات مختلف که در کلمات آقایان به آن اشاره شده که بعضی‌هایش به عنوان دلیل می‌شود تلقی بشود و بعضی‌هایش به عنوان مؤید می‌شود تلقی بشود. اوّلاً لأنّک کنت علی یقین من طهارتک. این یقین به چه معناست؟ یقین به معنای متیقن که نیست. یقین به معنای خودش است. متیقن ما آن طهارت هست، نمی‌شود یقین به معنای متیقن که به طهارت نسبت داده می‌شود. این‌که اینجا، و لا تنقض الیقین بالشک، آن تفکیک بین معنای یقین در لا تنقض الیقین بالشک از لأنّک کنت علی یقین من طهارتک آن مستبعد است امثال اینها. این یک جهت که اگر بخواهیم یقین را به معنای متیقن بگیریم یا باید. باید تفکیک سیاق قائل بشویم، این یک جهت. یک جهت دیگر این‌که اصلاً لا تنقض الیقین بالشک، یقین و شک را که با همدیگر مقایسه کرده، این‌که یقینش به معنای متیقن باشد، چون شکش که به معنای شک است، شکش به معنای مشکوک نیست. شک به معنای شک است، آن وقت یقینش را به معنای متیقن گرفتن، این باز مستعبد است. از طرف دیگر آن ذیل حدیث که بل ینقضه بیقینٍ آخر، این یقینٍ آخر، آن یقینی که ناقض هست که به معنای خود یقین هست، به معنای متیقن نیست. یقینٍ ناقض وقتی یقین آخر تعبیر شده، آن یقین منقوض هم به معنای خود یقین هست و امثال اینها. در این‌که اینجا یقین به خود معنای یقین درش به کار رفته، از جهت استعمالی، یقین به معنای یقین هست نباید تردیدی کرد. و خب مرحوم شیخ هم ولو در بعضی از تعبیراتش یک همچین تعبیری به کار رفته که علی ای تقدیر ما باید استعمال یقین را به لحاظ نهی از عدم اجرای احکام متیقن بگیریم. ولی معلوم نیست مراد مرحوم شیخ این باشد که کلمة یقین را به معنای متیقن گرفته باشد. چند جا عبارت‌هایی که دارد، گونه‌های مختلفی تعبیر کرده. بعضی تعبیراتش با همین شاید استعمال یقین به معنای متیقن سازگار است. بعضی‌هایش نه، این‌که یقین به معنای خود یقین به کار رفته سازگار هست.

حالا ادامة بحث را ان شاء الله در جلسة آینده دنبال خواهیم کرد که ببینیم که آیا اینجا یقین را می‌توانیم به معنای متیقن بگیریم یا نمی‌توانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان